

#پارت ۹۷

#ترنج

با حرص گفتم ولم کن آرش دستم شکوندی
آرش با پوزخند گفت: مگه نمی خواستی بینی
نامردی بیشتری بدم یانه خب میخوام نشونت بدم
دوتا مچم اسیر دستاش بود زور زدن فایده نداشت
چون دست خودم درد می گرفت و بی فایده بود
آرش با بی رحمی تمام گفت: تقلاای بی خود نکن
ترنج امروز هیچکس به دادت نمیتونه برسه
دستم کشید به طرف تخت و پرتم کرد روی تخت
ضربه ایی که به کمرم خورد باعث شد اشک تو
چشمام جمع بشه

لعنت بهت آرش باورم نمیشه این تو باشی

با ترس دست گذاشتم رو شکمم با لرز گفتم: چیکار
میکنی آرش دیونه شدی؟

آرش با لبخند پلیدی که شبیه هیولا شده بود خیره
شد بهم و گفت: آره عزیزم دیونه شدم و الان
میخوام دیونگیم بهت نشون بدم

متوجه حرفش نشدم که دیدم داره دکمه های
پیراهنش جمع میکنه بغض تو گلوم بود چیزی که تو
ذهنم می امد باور نداشتم دستش که رفت طرف
کمر بندش فاتحه خودم خوندم داشتم مثل بید به
خودم می لرزیدم یعنی آرش می خواست منو
بزنه؟؟؟؟

کمر بندش باز کرد چشمام بستم که چند لحظه بعد
صدای پرت شدن یچیزی امد

چشام باز کردم دیدم آرش کمر بندش پرت کرده
بود گوشه یعنی چی؟؟ مگه نمی خواست منو بزنه؟؟

به آرش نگاه کردم که دکمه شلوارش باز کرد با
 دیدن این صحنه شروع کردم به گریه کردن نه نه
 من نمی خواستم رابطه داشته باشم آرش با هر
 قدمی که بهم نزدیک می شد قلبم ترک بر می داشت
 با بی رحمی تمام بلایی سرم آورد که نباید اتفاق می
 افتاد بی توجه به زجه های من بی توجه به التماس
 کردنم با نامردی بهم تعرض کرد جیغ میزدم اما بهم
 توجه نکرد کاری که من ازش راضی نبودم اتفاق
 افتاد مثل یه گرگ وحشی با خوی حیوانی به جسم و
 روحم تجاوز کرد و ندید چه بلایی سرم آورد
 دیگه گریه نمی کردم فقط ساکت و خسته زل زده
 بودم به سقف و آرش هم بعد از تموم شدن کارش از
 روی تن خسته و ضعیفم بلند شد احساس کثیف بود
 می کردم خدا لعنت کنه متجاوز گر بی رحم تنها

چیزی برام مهم اینکه بچم سالم باشه چون اینکه
بلند شم و لباسام از زیر پا بردارم بیوشم تو تنم نبود
صدای تهوع آورش شنیدم که گفت: بلند شو خودت
جمع کن لباسات بیوش گمشو برو بیرون

با چشمایی که مطمئنم عاری از احساس بود خیره
شدم بهش و گفتم: حاله ازت بهم میخوره تو یه
آشغال نامردی اینجوری می گفتی دوستم داری
مراقبمی؟

اینجوری می خواستی بهم ثابت کنی دوستم داری تو
کثافت بی رحمی خدا لعنتت کنه و....